



بررسی انتقادات هگل به فلسفه دین کانت/ پیشنهاد فلسفه دین در شناسایی جنبش های دینی نوظهور

در یکی از بخش های کنفرانس فلسفه دین معاصر که با موضوع فلسفه دین- معرفت شناسی برگزار شد، مقالاتی در ارتباط با انتقادات هگل به فلسفه دین کانت، پیشنهاداتی که فلسفه دین در شناسایی جنبش های دینی نوظهور می دهد و همچنین بررسی عقلانیت باور دینی از دیدگاه ولتر ستورف ارائه شد.

در یکی از بخش های کنفرانس فلسفه دین معاصر که با موضوع فلسفه دین- معرفت شناسی برگزار شد، مقالاتی در ارتباط با انتقادات هگل به فلسفه دین کانت، پیشنهاداتی که فلسفه دین در شناسایی جنبش های دینی نوظهور می دهد و همچنین بررسی عقلانیت باور دینی از دیدگاه ولتر ستورف ارائه شد.

به گزارش خبرنگار مهر، در دومین کنفرانس بین المللی فلسفه دین معاصر که در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در حال برگزاری است، سه مقاله در ارتباط با فلسفه دین- معرفت شناسی ارائه شد.

کمال فلسفه و احیای دین؛ بازخوانی انتقادات هگل به فلسفه دین کانت

رضا ماحوزی نویسنده این مقاله در ابتدای صحبت هایش با اشاره به اینکه باور هگل بر این است که باید از محدودیت های فلسفه دین کانت گذر کرد، عنوان کرد: از نظر کانت فاهمه ای بین معرفت نظری و دین وجود ندارد. هگل به دلیل مشکلات اساسی رویکرد کانتی را عقیم و نادرست معرفی کرده است. به عقیده وی در فلسفه دین کانت ارتباط و پیوند میان معرفت نظری و دین منقطع گردیده و از این رو نه تنها معرفت نظری از محتوای دین محروم شده، بلکه خود دین نیز از محتوای عقلانی بی نصیب مانده است.

وی ادامه داد: به این معنا عقلانیت دین در تلقی کانتی به صورت و سطح، محدود گردیده و نسبتی میان این صورت و محتوای دین تبیین نشده است. کانت معتقد است با اتفاقی که در کلیت متافیزیک جزمی می افتد، با مفهومی مواجه می شویم که باعث جدا شدن معرفت نظری از دین می شود، اما هگل با این مساله درگیر است که چرا باید مفهوم خدا یک طرف و محتوای معرفتی در آن سوی خط باشد. این جدایی از نظر هگل بزرگترین نقد فلسفه دین کانت است.

ماحوزی متذکر شد: هگل معتقد است فلسفه باید کاری کند که محتوای معرفتی در فلسفه دین مستتر شود. هگل در پدیدارشناسی خود معقولات و مقولات ذهنی را مقولات عالم خارج می داند و اگر محتوا نیز در دل مفهوم گنجانده شود، عالم واقع به همه شکاف هایی که بین معرفت و واقعیت وجود دارد، غلبه می کند.

این مدرس دانشگاه معتقد است تحلیل هایی که کانت در مورد عقل ارائه می دهد، کاملاً فاهمه است و عقلانی نیست، چون کانت می گوید: ما هیچ دسترسی معرفتی به خدا نداریم و اگر بخواهیم به این امر دست پیدا کنیم، باید به یک معرفت الهی از خدا برسیم، اما هگل می خواهد نشان دهد که چطور ذهن انسان به روح تبدیل می شود و انسان با خداوند ارتباط روحی می یابد.

این فیلسوف در ادامه صحبت هایش با اشاره به برهان هستی شناسی هگل عنوان کرد: نقطه ای که هگل روی آن دست می گذارد، برهان هستی شناسی است، همان چیزی که در منطق تبیین می شود. این پروسه دیالکتیکی با نوع انسان سروکار دارد نه فرد انسان. مساله مورد توجه دیگر این است که خداوند در دین مسیحیت خودش را به انسان عرضه کرده است و این امر در ادبیات هگلی نقطه تمایز مسیحیت با ادیان دیگر است. اینجا انسان با دو مساله روبرو است، اول اینکه خدا این اجازه را به انسان داده که او را بشناسد و دوم اینکه انسان وظیفه دارد خداوند را بشناسد.

وی در ادامه متذکر شد: از نظر هگل محتوای دین در یک پروژه نفی، نفی نمی شود بلکه ادغام می شود، در واقع مرحله سومی بعد از تز و آنتی تز در فلسفه کانت وجود دارد که در نهایت به کمال می رسد. هگل کمال فلسفه و احیای دین را کنار هم و نام آن را عقلانیت مفهوم می گذارد.

فلسفه دین و جنبش های دینی نوظهور

در بخش دوم از پنل فلسفه دین- معرفت شناسی دکتر هادی وکیلی و پریسا گودرزی مقاله مشترکشان را در زمینه جنبش های دینی نوظهور ارائه دادند.

در ابتدای این بحث وکیلی عنوان کرد: فلسفه دین سنتی عمدتاً بر روی خداآوری متمرکز شده است، اما در دهه 70 جنبش های دینی نوظهوری مشهور شده بودند که باعث رواج خودکشی های دسته جمعی و روابط جنسی نامتعارف شدند، اما در نهایت مشخص شد بجز در فرقه های دینی نوظهور که با نام جدن ها (NRM) شناخته می شوند این اتفاقات نابهنجار کمتر رخ داده است.

وی با اشاره به اینکه بیشتر جامعه شناسان دین بر روی این مساله توجه داشته اند، بیان کرد: درست است که رویکرد جامعه شناسان دینی بیشتر از فلاسفه دین به جدن ها بوده است، اما لزوم توجه فلاسفه دینی با توجه به اینکه این ادیان ما را با چالش های فلسفی خاصی مواجه ساخته اند، احساس می شود. از این رو در مباحث فلسفه دین باید به معرفی و بررسی فلسفی جنبش های دینی جدید و جایگزین نیز پرداخت. بر همین اساس براهین اثبات و نفی خدا، عقاید پیچیده و برگرفته از

علوم و فنون متفاوت است که از این طریق فیلسوفان دین می توانند به ارزیابی جدن ها بپردازند.

در ادامه پریسا گودرزی درباره ماهیت این جنبش های نوظهور توضیح داد: امکان شکل گیری این جنبش های نوظهور از سه طریق وجود دارد، اول اینکه این جنبش ها تعبیر جدیدی از ادیان دیگر هستند، دوم اینکه از التقاط دیگر دین های سنتی پدید آمده اند و سوم اینکه مثل شیطان پرستان در تعارض و مخالفت با ادیان دیگر قرار دارند.

وکیلی نیز در ادامه با اشاره به ویژگی های نامعمول این جنبش ها که باعث شده است فلسفه دین کمتر به آنها بپردازد، عنوان کرد: از جمله ویژگی های نامعمول این جنبش ها می توان به مرزی بودن مفاهیم و تلفیقی و التقاطی بودن بیشتر آنها، فقدان تعریفی منسجم از این جنبش ها، طبیعت گرا و خداناباور بودن، فروکاهیدن خدا به جهان، انکار فراطبیعت، انتساب خلقت جهان به موجودات ناشناخته فضایی، غیرشناختی بودن و اینکه خدا را به انسان فرو می کاهند و در مواردی دیگر امکان مجازی سازی معاد با توجه به امکانات جدید دیجیتالی اشاره کرد.

در پایان ارائه این مقاله گودرزی درباره راه حل های پیشنهادی برای پرداختن فلاسفه دین به این جنبش های نوظهور یادآور شد: سه راه حل برای این امکان وجود دارد، اول اینکه تعریف جدیدی از دین ارائه کنیم به طوری که فلسفه دین سنتی شامل فلسفه جدن ها هم بشود که البته همه می دانیم این راه حل ناممکن است، دوم اینکه جدن ها را طوری تعریف کنیم که نام دینی یا دین بر آنها اطلاق نباشد که البته این مساله هم منتفی است چون بیشتر اعتقادات آنها برآمده از دین است. در نهایت راه حل پیشنهادی مناسب این است که فلسفه دین جدیدی مستقل از فلسفه دین سنتی برای ادیان جدید بوجود آوریم چون آنگاه است که این دو فلسفه دین می توانند با یکدیگر دیالوگ برقرار کنند.

عقلانیت باور دینی از دیدگاه ولتر ستروف با محوریت نقد اعتدالی دلیل گرایی

نجم السادات الحسینی در ابتدای صحبت هایش با اشاره به نظریات ولتر ستروف و اینکه او دلیل گرایان را بخاطر اینکه شناخت خداوند را در انحصار عقلانیت قرار داده اند، عنوان کرد: دلیل گرایان معتقدند اگر پذیرفتن گزاره ای از طرف خدا معقول نیست، ما نمی توانیم آن را بپذیریم روشی که آنها برای رسیدن به عقلانیت باور دینی بکار می برند بر اساس استقرار و قیاس است. در صورتیکه ستروف به این نکته اشاره می کند که ما باید رویکردهای دیگری را در این زمینه در نظر بگیریم.

وی ادامه داد: ستروف معتقد است عقلانیت باید در مواردی مورد توجه قرار گیرد، اما نه در همه موارد. ما باید برخی اعتقادات را بخاطر عقلانیت شان قبول کنیم و برخی را نپذیریم. ما باید واقعیات را بپذیریم در عین اینکه این واقعیات تسلطی بر پذیرش باورهایمان داشته باشد و اگر این باورها عقلانی نباشند، آنها را قبول نکنیم.

نجم السادات الحسینی متذکر شد: ستروف معتقد است ما نباید مثل دلیل گرایان فقط بر تعقل پافشاری کنیم بلکه باید تمایلات ایمانی افراد را هم در نظر بگیریم. پس اگر در مقابل یک باور درست عمل کنیم در صورتیکه مفهوم معقولی پشت آن نباشد، آن باور قابل پذیرش است. او معتقد است معقولیت یک باور را در دریافت شخصی یک فرد می توان بررسی کرد، بنابراین باید روی همه افراد تحقیق کنیم و بفهمیم که هر کس با توجه به بافت اجتماعی- تاریخی که در آن زندگی کرده، در طول زمان چه باورهایی پیدا کرده است، پس نباید هر کس را با یک چوب برانیم.

وی در پایان صحبت هایش با اشاره به نظریات ستروف در بررسی باورهای ایمانی انسان ها توضیح داد: چون انسان ها در رده های سنتی مختلف بافت های فکری متفاوتی دارند و در نهایت در هر زمان به نتایج مختلفی می رسند، ستروف معتقد است که باید این اتفاقات را در جوامع مختلف هم بررسی کنیم و بعد از بررسی این موارد است که می توانیم انسان ها را در پذیرفتن عقاید دینی شان معقول یا نامعقول بدانیم. در نهایت عقلانیت باور دینی در سنجیدن عقلانیت وابسته به موقعیت افراد باید مورد توجه قرار گیرد.